

■فائزه دره‌گزنی

مقالی که در پی می‌آید، بررسی است از یک پژوهش بلند و منتشر نشده که توسط واحد تاریخ شفاهی اصفهان دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی، انجام شده و طی آن به جمع آوری خاطرات مردم محله علی‌قلی آقای اصفهان، از وقایع کشف حجاب، منع عزاداری اهل بیت(ع) و قحطی در دوره رضاخان، پرداخته شده است. از این مجموعه که «تنگ سالی» نام دارد، در روزهای آتی رونمایی خواهد شد. آنچه در پی می‌آید بخش‌هایی از مفاد این تحقیق، درباره کلیت سیاست‌های فوق آمده است. انتشار این نوشتار، به مناسبت سالروز فاجعه مسجد گوهرشاد در تیر ۱۳۱۴ بهنگام می‌نماید. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ اشارت نخست

«در سال‌های آغازین قرن چهاردهم که مصادف بود با روی کار آمدن رضامکسیم، ایران در مسیر جدیدی قرار گرفت. این مسیر را منورالفکری غرب‌زده با طراحی انگلیس و اتکا به مسلسل پهلوی پیش روی ملت ایران گذاشت که قرار بود ادامه راه کشورهای اروپایی و تمدن غرب برای ایران مترقی و نوین باشد و برای رسیدن به مقصود، از متحدالشکل کردن لباس‌ها، ممنوعیت روضه، کشف حجاب زنان و... گذرمی‌کرد. جامعه دینی و سنتی ایران، طبیعتاً با این جریان ضددینی و منحطف مقابله کرد. طلیعه این مقابله فرهنگی، در تیر ۱۳۱۴ در مسجد گوهرشاد رقم خورد و بیش از صدها نفر از متحصنین در مسجد گوهرشاد به شهادت رسیدند و مخفیانه در گورهای دسته جمعی دفن شدند. این تازه آغاز ماجرا بود. مقابله و مقاومت فرهنگی مردم در برابر قانون ممنوعیت روضه و اتحاد البسه و کشف حجاب رضاخانی از سال ۱۳۱۴ تا سقوط حکومت رضاخان در ۱۳۲۰، به مدت هفت سال طول کشید. در این سال‌ها بسیاری از زنان عییف، از ترس قانون مترقی کشف حجاب، از خانه بیرون نیامدند و از تحصیل باز ماندند، بیمار شدند و بسیاری با بیماری در خانه‌شان از دنیا رفتند. هزاران زن ایرانی زیر چکمه قزاق‌ها، مجروح و حتی شهید شدند. هزاران نفر از مردم ایران برای بر گزاری مجالس روضه محاکمه و از انجام و تکرار آن منع شدند و... سال‌ها پیش از دفاع هشت ساله ایران مقابل حزب بعث، مقاومت فرهنگی بدیع و مهمی با محوریت زنان در ایران شکل گرفت که باید آن را هفت سال دفاع مقدس فرهنگی نامید، اما سوگمندانه قه‌صه‌های این مجاهدت فرهنگی هنوز ثبت و ضبط نشده است...»

■کشیدند...

«اولین زمره‌های تغییر لباس، در سال ۱۳۰۶ آغاز شد. در ۱۲۹سندف ۱۳۰۶ خانواده رضاشاه برای حضور در مراسم تحویل سال، بدون حجاب کامل به حرم حضرت معصومه (ع) رفتند. خبر این جسارت به گوش مردم و آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی رسید که از روحانیان قم بود. او ابتدا به خانواده پیام داد که اگر مسلمانید، نباید با این وضع حضور یابید، اما وقتی دید پیام مؤثر نبود، شخصاً به حرم رفت و به خانواده‌اش اطلاع داد. شاه با شنیدن این خبر به قم رفت و با چکمه وارد حرم شد و آیت‌الله بافقی را به فحش و کتک گرفت. بافقی دستگیر و از قم تبعید شد. این نخستین مخالفت آشکار رضاشاه با روحانیان بود. گام بعدی عبارت بود از رسمی کردن تغییر لباس، یعنی تبدیل این طرح به قانون در دستور کار قرار گرفت و لایحه آن هم تقدیم مجلس شد. با تصویب شدن این طرح، طبق نظام لباس متحدالشکل، لباس رسمی مردان شد، کلاه پهلوی، لباس کوتاه‌اعم از نیم تنه یقه عربی یا یقه برم‌گردان، پیراهن و شلوار. روحانیان هم از این قاعده مستثنا نبودند، مگر چترنده خاص مثل مراجع تقلید، مجتهدان، طلاب مشغول به تحصیل فقه و چند گروه دیگر. بقیه روحانیان نیز می‌بایست با دادن آزمون و تصدیق وزارت معارف برای پوشیدن لباس مجوز دریافت کنند. اگر تفراری روحانیت بر مردم، بر کسی پوشیده نبود و این قانون می‌توانست از قدرت آنان بکاهد. مردم که عزم مأموران پهلوی را برای اجرای این قانون جدی دیدند، ابتدا تلاش کردند راه‌هایی جز تمرکز قانون را دنبال کنند، راه‌هایی مثل گرفتن مجوز و قرار گرفتن ذیل استنشاء.

با سفر رضاشاه به ترکیه و مشاهده وضعیت آن کشور، روند کشف حجاب شتاب بیشتری گرفت، به طوری که در تیر ۱۳۱۳، طبق دستوری به وزیر فرهنگ وقت علی اصغر حکمت، خواستار اقداماتی در زمینه رفع پوشش زنان شد. به این منظور، کانون نسوان (زنان) با حضور زنانی از طبقه مرفه جامعه تشکیل شد و در مدح و ترویج بی‌حجابی کوشید. با توجه به سبقه مذهبی مردم، تغییر لباس آنان و طبیعتاً در پی آن کشف حجاب زنان، دستوری نبود که برادتی عملی شود. مردم و علما به این قانون اعتراض کردند که مهم‌ترین آن واقعه گوهرشاد بود. در ۱۲ تیر ۱۳۱۴، مردم مشهد را که در اعتراض به قانون تغییر لباس، در مسجد گوهرشاد تجمع کرده بودند، به گلوله بستند و با خشن‌ترین شکل ممکن اعتراض را سرکوب کردند، به طوری که اجساد کشته‌شدگان این فاجعه را با کامیون روانه گور دسته جمعی کردند و سپس کوشیدند زمینه‌ها و مقدمات این قانون را فراهم کنند. اولین کار، ضعیف کردن و از بین بردن حیا و عفاف در جامعه بود. این کار را گذاشتند به عهده مطبوعات و با اعلام رسمی خبر کشف حجاب در ۱۷دی۱۳۱۴، کار خود را آغاز کردند. چاپ تصاویری بی‌حجاب و نیمه برهنه زنان، گزارش از ورود زنان هنر پیشه‌تر ترکیه به ایران، چاپ مقالات متعدد از نویسندگان داخلی و خارجی درباره عشق، جوانی و تحصیلات عالیه دختران و... از جمله اقدامات مطبوعات در راستای این هدف بود. اقدام بعد ایجاد فشار و محدودیت برای زنان باحجاب، در استفاده از امکانات عمومی بود، طوری که آنها کم سوارشدن به درشکه و اتومبیل و قطار را نداشتند و از رفتن به حمام‌های عمومی و سینماها و جاهای مشابه منع می‌شدند. جشن‌هایی هم برگزار شد، موسوم به «جشن کشف حجاب». زنان کارمندان دولت و افسران مختلف با شرکت در آن جشن‌ها بدون چادر و



رضاخان، محصلعلی فروغی و محمدعلی لاسدی در بازدید از بیمارستان شاه‌رضا در مشهد. -اسدی در واقع مسجد گوهرشاد تبریزبان شد



با توجه به سبقه مذهبی مردم، تغییر لباس آنان و طبیعتاً در پی آن کشف حجاب زنان، دستوری نبود که به راحتی عملی شود. مردم و علما به این قانون اعتراض کردند که مهم‌ترین آن واقعه گوهرشاد بود. در ۲۱ تیر ۱۳۱۴، مردم مشهد را که در اعتراض به قانون تغییر لباس، در مسجد گوهرشاد تجمع کرده بودند به گلوله بستند و با خشن‌ترین شکل ممکن اعتراض را سرکوب کردند، به طوری که اجساد کشته‌شدگان این فاجعه را با کامیون روانه گور دسته جمعی کردند

کشف حجاب، منع عزاداری اهل بیت(ع) و قحطی، به مثابه پیامدهای برکشیدن قزاق

هویت‌زدایی از ایرانیان

خوابی که تعبیر نشد

■ برزند...

«قحطی قحطی قحطی، واژه شومی که سه بار دامن مردم ایران را گرفت. این رویداد برای اولین بار، از سال ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۰ شمسی در زمان ناصرالدین شاه قاجار رخ داد. البته خشکسالی‌های بی در پی و نباریدن باران از علل اصلی این قحطی به شمار می‌رود، اما بی‌تدبیری شاه قاجار نیز بی‌اثر نبود. شیوع بیماری‌هایی مثل وبا هم در تاریخ‌نگاری‌های این دوره، کمتر به شیوه‌هایی که مردم در مواجهه با این قانسون در پیش گرفتند، مقاومت‌هایی که کردند و ظلم‌هایی که به آنان روا شد، توجه شده است. به علاوه، گرد و غباری هم در اثر گذر زمان بر آن نشسته و کسانی که خاطرات این دوران را در سینه دارند، روزگار پیری را سپری می‌کنند...»

■ بیزند...

«همان کسی که خودش را سینه چاک و ارادتمند اهل بیت (ع) نشان می‌داد، همان آدمی که ماه محرم در دسته‌های سینه زنی با پای برهنه شرکت می‌کرد و کاهگل به سر می‌ریخت، بعد از رسیدن به سلطنت، تحریر رویه داد و با سیاست‌ها و شوگردایش، شکست مغرب محرم و صفر را آغاز کرد. مراسم‌های سنتی مثل: تعزیه، شبیه‌خوانی و زنجیرزنی ممنوع شد، چراکه از نظر او خرافات‌های بیش نبود! مرحله بعد، محدودیت و ممنوعیت دسته‌جات عزاداری بود، چون این قبیل کارها در نگاه شاه جدید از تمدن به دور بود. روضه‌خوانی‌ها به مسجدها، تکیه‌ها، مکان‌های عمومی و خانه‌ها محدود شد. مرحله بعد، برهم زدن شکوه مظاهر عاشورایی و به تسخر گرفتن آن بود. برای همین در سال ۱۳۱۹، روز کارنوال مصادف شد با روز عاشورا و در چنین روزی، جشن پایکوبی به راه انداخت. آخرین مرحله، منع کامل جلسات روضه‌خوانی بود. این قانون هم زمان با قانون کشف حجاب، به طور رسمی اجرا شد. به خیال شاه جدید، این قوانین موهومات و خرافات را از سر مردم بیرون می‌کرد. کجاست او که امروز نام و نشان خودش فراموش شده، خودش را ببیند، در حالی که نام حسین هنوز پابرجاست؟...»



۱۳۳۰. تهران، طلیعی از کشن مردم، در می‌روزی دامن قحطی

عاریج

کفت وگرم ۸۸۴۹۸۴۳۷

پیشینه تئاتر تهران، نمادی از کشاکش فرهنگ و سیاست

هنری که در دامان استبدادزاده شد!

■ محمدرضا کاتبینی



انثری که هم‌پنک در معرفی آن سخن می‌رود، بخشی از خاطر ات دوست قدیم زند یاد ا د ر یو ش اسدزاده، از

تاریخچه نضج‌گیری تئاتر در سده اخیر را شامل می‌شود. «تماشاخانه تهران به روایت داریوش اسدزاده» حاصل گفت‌ووی غلامحسین دولت‌آبادی و اعظم کیان‌افراز با اوست که نشر فراز آن را منتشر ساخته است. ناشر در دیپاچه خویش بر این یادمان‌ها، در بساب چند و چون رسمیت یافتن هنر تئاتر در دوران رضاخان، چنین آورده است: «با تلاش و ابتکار سیدعلی نصر در زمستان ۱۳۱۷، کمیسیون نمایش در کنار سایر کمیسیون‌های سازمان تازه تأسیس پرورش افکار موجودیت یافت و به این ترتیب برای نخستین بار، هنر تئاتر از جانب دولتمردان در ایران به رسمیت شناخته شد. این نخستین گام نصر، برای ورود تئاتر به بدنه دولت بود. تئاتر در سال‌های آغازین و میانی حکومت پهلوی اول و پیش از آن به صورت جسته و گریخته و نامنظم اجرا می‌شد. این هنر که در آغاز به عنوان یکی از مظاهر تمدن غرب به ایران عصر ناصری راه پیدا کرده بود، به علل مختلفی از جمله مهیانبودن شرایط فکری ایرانیان برای درک و دریافت این هنر، مخالفت برخی افسار‌بانگیره‌های گوناگون و البته فراهم‌نبودن شرایط سخت‌افزاری (محل اجرا) و نرم‌افزاری (متن نمایشی، بازیگر و سایر عوامل) نتوانست ریشه‌ای در جامعه ایرانیان بدواند. ورود سینما و فیلم‌های دوبله خارجی به ایران در دوره پهلوی اول، شرایط را برای رشد و گسترش تئاتر دشوار تر کرد. در این میان فقط

مصرف‌کننده آن بودند، محصول غله ایران را به خارج نیز صادر می‌کردند. هرچند شدت این قحطی نسبت به دو قحطی دیگر کمتر بود، اما ناسامانی اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور و اشغال ایران به دست متفقین، از عوامل اصلی آن به حساب می‌آمد...»

■ خاطره

زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ‌احمد زاهد نجفی، از عالمان صاحب‌مکاتب اصفهان قلمداد می‌شد. او در باره دوران کشف حجاب و منع لباس روحانیت در اصفهان، دو خاطره نقل کرده که آنها را ختام این نوشتار قرار می‌دهیم:

«حمام‌رفتن زن‌ها هم، در دسر عظیمی شده بود. گاهی از پشت‌بام خودشان را می‌سازند به حمام‌گاهی هم مجبور می‌شدند از خانه بیرون بروند تا برسند به حمام، در حالی که هر لحظه ممکن بود پاسبانی از راه برسد و چادر از سرشان بکشد. البته برخی پاسبان‌ها هم آدم‌های درستی بودند. این دسته پاسبان‌ها وقتی می‌دیدند زنی چادری عبور می‌کند، رویشان را می‌کردند به دیوار و می‌گفتند: نه، رد نشو! خواهر، رد شو! گاهی هم می‌رفتند دم دکاتی و خودشان را سرگرم می‌کردند تا وانمود کنند ندیده‌اند زنی چادری از آن راه‌پارهای می‌گردند یا آتش می‌زدند، روزگار سختی بود و زنان مؤمن خیلی اذیت می‌شدند. بعضی زنان مثل خاله و مادر، مدت‌ها از خانه نرفتند بیرون...»

«احمد! احمد! کسی از پشت‌سر صدای می‌زد. برگشتم تا ببینمش. از کوچه پشت بارو می‌رفتم سمت خانه. صدا از کوچه سوزنگرها می‌آمد. شش بود و صورتش را واضح نمی‌دیدم، هرچند صدایش آشنا بود. نزدیک که شدم، دیدم آقا راسات. قرچقین گذاشته بود روی سرش و عیاش را هم گرفته بود. زیر بغلش احمد، ببین، ازان نیست؟ نگاهی به او طرف کوچه کردم. خبری نبود تا اشاره کردم که نیست، از کوچه رد شد. آن روزها ازان‌ها می‌گشتند توی محله‌ها. هر جا روحانی‌ای را با عیاب و عمامه می‌دیدند، امان نمی‌دادند. عمامه‌اش را برمی‌داشتند و عیاشی را می‌چیدند...»



■ زنده‌یاد داریوش اسدزاده در منزل شخصی، در واپسین سالیان حیات

عبدالله والا برای مدت کوتاهی و سپس برادرش مدیریت تماشاخانه تهران را بر عهده گرفتند، ولی با تغییر فضای سیاسی و فکری جامعه و البته خالی‌شدن این تئاتر از هنرمندان قدیمی خود، کم‌کم دوران افول این تماشاخانه آغاز شد و در اواخر دهه ۳۰، رسماً آغازگر دوره‌ای موسوم به آترکسیون شد که لطمه جدی به حیثیت این تماشاخانه و اعتبار تئاتر وارد آورد. در این دوران دیگران از تئاتر و اهداف والای نصر خبری نبود و هر چه که به هدف کسب در آمد و روی با ایستادن تماشاخانه بود، رقص، آواز، شعبده‌بازی و آکروبات، جای تئاتر را گرفت و پول کمی هم عاید تماشاخانه و مسئولان آن شد. تکرار این تماشاخانه با مرگ نصر در سال ۱۳۴۰، به تئاتر نصر تغییر نام و تا سال ۱۳۵۷ به فعالیت خود ادامه داد.

در صدر این مجموعه، توضیحاتی را نیز در باره چند و چون اخذ خاطرات از زنده‌یاد اسدزاده می‌خوانیم به ترتیب بی‌آمده: «این کتاب فشرده و ماحصل گفت‌وگویی بیش از ۱۰۰ ساعت غلامحسین دولت‌آبادی و اعظم کیان‌افراز، با استاد داریوش اسدزاده است که خود سال‌های سال به عنوان بازیگر، کارگردان و مدیر داخلی در تماشاخانه تهران فعالیت داشته و موسسید کرده است. استاد اسدزاده در این کتاب می‌گوید که پس پرسش‌هایی که از او می‌شود پاسخ‌هایی که می‌دهند، تصویر دقیقی از فعالیت‌های تماشاخانه تهران و اوقات‌خیزهای آن ترسیم کنند. در به‌ثمر رسیدن این کتاب، از آقای سیدمهدی مدیرواقفی که همراه همیشگی ما بود و نیز خانم‌ها، کیانا شیخان و آرزو منتظری دانشجویان مستعد رشته تئاتر نیز از سرکار خانم یاسمین حسداری و آقای جواد صابر که صفحه‌آرایی و آماده‌سازی این کتاب را بر عهده داشتند و همچنین از خانم طاهره خاتون میرزایی همسر استاد داریوش اسدزاده -که در آماده‌سازی این کتاب، صبورانه حضور گاه و بی‌گاه ما را تاب آوردند- کمال تشکر را داریم...»